

ظهور اقتدار نا مشروع شرکت‌های بینا ملیتی

سوزان جرج

مترجم محمد هادی

شرکت‌های بینا ملیتی در طلب حقی هستند که خود آنرا حق «رقابت» می‌نامند، حق رقابت شامل مواردی از جمله: مالیات‌های کمتر، کنترل بر قانونگذاری و حق تعقیب دولت در صورت مخدوش شدن منافع این شرکت‌ها می‌شود. سوزان جرج در کتاب جدید خود با نام «حاکمیت در سایه: چگونه شرکت‌های جهانی در حال به دست گیری قدرتند»، در صدد پرتو افکنی بر این معماست که شرکت‌های ائتلافی به چه شکلی در حال تاثیر بر تصمیم‌های حیاتی دولت اند و چگونه این شرکت‌ها تهدیدی بی واسطه برای دموکراسی محسوب می‌شوند. آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای است از مقدمه کتاب جدید سوزان جرج است.

محاصره شده ایم

هر جا را نگاه کنی، خیلی، توده ای، انبوهی از افراد، شرکت ها و موسسات جدید انتخاب نشده و غیر قبل اعتماد را می‌بینید که در جستجوی سود اند. سر و کله‌ی این‌ها همه جا پیدا می‌شود: شرکت‌هایی که به طور رسمی سیاست‌های حوزه‌هایی همچون سلامت همگانی تا تغذیه و کشاورزی، مالیات، امور مالی و تجارت، همه و همه را تعیین می‌کنند.

برخی از اینها لابی‌های کمپانی‌های خصوصی ویژه ای هستند و برخی در تمام صنایع حضور دارند، بعضی دیگر مجریان غول پیکرترین تجارت‌های جهانی اند که حجم معاملاتشان بسی بیشتر از تولید ناخالص ملی کشور هایشان که در آنها فعالیت می‌کنند. در اغلب موارد، نهاد‌هایی که از این شرکت‌ها جان گرفته اند بدل به ارگان‌هایی شبه دولتی شده اند که میان کشورهای مختلف همکاری دارند.

نقش این شرکت‌ها نقشی آشکارا سیاسیست و از این طریق قدرت نا مشروعی را اعمال می‌نمایند. این شرکت‌ها از طریق لابی‌های دولتی ای عمل می‌کنند که کارشان تنها محدود به متقاعد ساختن مقامات منتخب برای تصویب این یا آن قانون خاص نیست، بلکه به وسیله‌ی

کمیته‌های کارشناسی (expert committees) مرموز و یا ارگان‌های موقتی که نفوذ در عملیات (mission creep) می‌کنند رسماً جای خود را باز می‌کنند. فعالیت‌هایی که یا در راستای برآوردن منافع یک کمپانی خاص یا کل یک صنعت عمل می‌کنند.

بعضی وقت‌ها این شرکت‌ها، سازماندهی قدرتمند بین المللی خود را از طریق بودجه های کلانی که به مداخله در امور جهان اختصاص یافته است، حاصل می‌کنند. این‌ها در یک چیز خیره شد اند و آن تنظیم هوشمندانه معاهدات استراتژیک تجاری است که قرار است در خفا و تحت نظارت دایم نمایندگان این شرکت‌ها به مذاکره گذارده شود .

این شرکت‌ها شهروندان عادی را توی مشت خود دارند که صد البته خود باعث میشود بتوانند هر جا لازم شد به ریش منافع عمومی و خیر همگانی بختند. زاد و ولد این شرکت‌ها در همه جا به خصوص در آمریکای شمالی و اروپا یک تغییر مشی سیاسی عظیم را که من ظهور اقتدار نامشروع می‌نامم رهبری می‌کند، به علاوه منظومه ی این گروه‌های ذینفع خود تهدید اساسی برای دموکراسی محسوب می‌شود .

چنین دولت‌های سایه ای کم کم در حال فرسایش و حتی ریشه کنی دولت به معنای مرسوم آن که به دست مقامات مشخصی که از طرق دموکراتیک انتخاب شده اند میباشند. فی الواقع همین مقامات هستند که به این شرکت‌های سایه چنین امتیازهایی را داده اند . و اصلاً چه بسا ظهور این شرکت‌ها برخاسته از اختیار و اراده این مقامات است چرا که این مقامات همیشه از غول‌ها می‌ترسند و هر آنچه ایشان را به وساطت برای غول‌ها بکشاند استقبال می‌کنند و طالب آند. چه بسا بوروکرات‌ها و رهبران از دیدن نتایج بلند مدت چنین انتخابی عاجزند . در هر حال ایشان همانهایی هستند که چنین قدرت عظیمی را دو دستی تقدیم به این غول‌های عظیم الجثه کرده اند : کرگدن‌هایی که به طرق بی شماری بر زندگی ما تاثیر مینهند .

من بازیگران این شرکت‌های عظیم الجثه را بینا ملیتی خوانده ام، نه چند ملیتی . چند ملیتی همان اصطلاحیست که معمولاً استفاده میشود . اما دلیل من این بوده که اولاً ، بینا ملیتی همان اصطلاح سازمان ملل است . و دلیل مهمتر این که، مجریانی که سطوح استراتژیک و بالای عظیمترین شرکت‌ها را در اختیار دارند عموماً همزمان غیر از این که ستاد مرکزی این شرکت‌های بین المللی را در دست دارند، شهروندان همان کشورها هم هستند. اینها شرکت‌هایی را میچرخانند که به طور قطع ، چند ملیتی هستند، بدین معنا که دفترشان و امکانات فروش و تولیدشان را در کثرتی از کشورها دارند. با این حال شغل‌های بالا در اختیار خانواده و بستگان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که در این کشورها متولد و بزرگ شده اند .ایشان بهتر می‌دانند باید چگونه عمل کنند و دسترسی راحت تر و نیز ارتباط نزدیکتری به دولت دارند. بدین ترتیب ایشان وقت کمتری هم جهت برآوردن منافع این شرکت‌ها از دست می‌دهند.

به همین دلیل این احتمال بیشتر است که مدیر عامل، مدیران اجرایی، رئیس امور مالی، مدیران بخش تحقیق و توسعه یا اعضای هیات اجرائی، شهروندان همان کشوری باشند که دفتر این شرکت‌ها در آن واقع است تا شهروندان دیگر کشورها و یا حتی همسایه آن کشور ها .

بدین معنا میتوان حتی در میان شرکت‌های عظیم این را دید که ایشان هر چقدر هم در کشورهای مختلف فعالیت داشته باشند باز مثلا نسله سویسیسی، توتال فرانسوی، جنرال موتورز آمریکایی و زیمنس آلمانیست .

شاید هم مساله این باشد که شهروندان کشور خودشان بیشتر قابل اعتماد باشند. هر چند برای موفقیت در دنیای تجارت فضایی چون میهن پرستی و وفاداری می‌توانند تنها و تنها در ارتباط با شرکت مد نظر معنا داشته باشند. مدیران اجرایی رده بالا دغدغه‌ی ناچیزی برای سرنوشت این یا آن کشوری که در آن فعالیت می‌کنند، دارند حتی اگر این کشور وطن خودشان باشد. چه اگر منافع بالاتر اقتضا کند، هیچ ابایی از بستن کارخانه یا اخراج کارگران ندارند، حالا می‌خواهد این کارگران هموطن ایشان باشند یا نباشند.

از زمان آغاز سیاست‌های نئولیبرال در اوایل دهه 1980، که با فروپاشی شوروی در سال 1991 و پایان جنگ سرد شتاب بیشتری گرفت، شمار شرکت‌های بینا ملیتی افزایش خیره‌کننده‌ای داشته است. جهانی سازی به شرکت‌های غول پیکر پر و بال داده و به آنها کمک کرده تا با ساختن فرا سازمان‌ها (meta-organization) ها به تعامل با برخی حوزه‌های خاص جهانی مثل تجارت و محیط زیست بپردازند. این زاینده‌ها همگی `متا` (meta) هستند، که هم به معنای یونانی آن یعنی `فرا` و هم به معنای `غول آسا` می‌توان از آنها تعبیر کرد، مثل مجمع جهانی اقتصاد، که با پیست اسکی مشهورش، یعنی داووس از سال ۱۹۷۱، محل ملاقات سالیانه‌ی آن بوده است. جاه طلبی در حال رشد سازمان‌ها ی عضو داووس را می‌توان بصورت ساده اینطور تعریف کرد: اداره ی جهان.

من کسانی که بطور دائم و مرتب در مجمع اقتصاد جهانی شرکت می‌کنند را "طبقه ی داووس" می‌نامم زیرا آنها یک طبقه ی اجتماعی اصیل که دارای ویژگی‌های خاص خودشان است را تشکیل می‌دهند. ازینرو مردمانی که این طبقه را می‌سازند بین المللی و ایلپاتی (nomadic) هستند، اما هم چنین آیین‌ها و نشانه‌های شان، اینان را مبدل به یک قبیله ی متمایز کرده است. آنها زبان خود را دارند، نه فقط زبان مادری شان بعلاوه ی زبان شرکت‌های دیگر، بلکه انگلیسی فصیح. آنها در دانشگاه‌ها و مدارس تجاری مشابه یا یکسانی درس خوانده اند، بچه‌هایشان را به مدارس خصوصی واحدی فرستاده اند، ترجیح می‌دهند برای سفر به نقاط تفریحی خودشان بروند، خانه‌های گران قیمیتی در شهرهای طراز اول جهان دارند، در نشست‌های گوناگون هم صحبت یکدیگرند (داووس که حتمی است)، عادات کاری مشابهی دارند و البته و صد البته، صاحب ثروت کلانی هستند.

آنها همچنین قابل تعویض اند - اگر فردی که سال پیش در داووس ملاقات کردید در نشست امسال حضور نداشت، قطع به یقین او دیگر رییس بانک X یا عضو هیات مدیره ی شرکت Y نیست. حدود ۸۵ درصد از شرکت کنندگان داووس اعضای شرکت‌ها و بانک‌ها هستند - مابقی بیشترشان سیاست مدار و تعداد اندکی هم اعضای انجادهای صنفی اند، بین شان انگشت شماری هم NGO های منفعل و برای زرق و برق گهگاهی هم ستاره‌های سینما دیده می‌شود.

شخصا تا زمانی که با دلیل و برهان قانع نشوم، توطئه را باور نمیکنم، هرچند قطعا به (نقش) سود و منفعت باور دارم - و اینکه خوانندگان توان تمیز این دو از هم را دارند. یک داستان بدبینانه ی توطئه و یک توصیف مبتنی بر حقایق در رابطه با رشد قدرت شرکت ها خیلی با هم فرق دارد، هرچند که نشانه های رشد قدرت شرکت ها همه جا در اطراف ما دیده می شود و ممکن است تشخیص اش برای افراد عادی کمی سخت به نظر برسد. امیدوارم در این صفحات، سر نخ هایی به دست خوانندگان بدهم. میتوان راجع به شرکت های بینا ملیتی کتاب ها نوشت و متاسفانه حجم اطلاعات هم روز به روز در حال افزایش است. هدف من در اینجا تنها فتح بایی به روی موضوع است، وگرنه نمی خواهم که هر گوشه و کناری از این گستره ی عظیم قدرت بینا ملیتی را واکاوی نمایم .

قبل از ورود به موضوع شاید بد نباشد کمی درباره ی سیاست در معنای وسیع اش صحبت کنیم. عنوان انتخابی من قرار بود " ظهور اقتدار نامشروع " باشد پس لازم می دانم بخشی از این مقدمه را به انگیزه هایم و همچنین بخشی را به دفاع از نظریه ام، بوسیله ی یک توصیف مبتنی بر حقایق از آنچه این شرکتهای بینا ملیتی در پی اش هستند، اختصاص بدهم. تقریبا مشابه تمام نوشته های دیگرم این کتاب درباره ی قدرت است - که صاحب آن کیست، آنها چگونه و برای چه اهدافی از آن استفاده می کنند. قدرت شرکت های بینا ملیتی ریشه در ایدئولوژی نئو لیبرال، که خود عمیقا ضد دموکراتیک است، دارد. هدف من توضیح این مطلب است و در این راه تمایز های ظریفی بین اقتدار های مشروع و دموکراتیک و نامشروع و غیر دموکراتیک ترسیم خواهم کرد. ممکن است این تمایزها بدیهی به نظر برسند، ولی در اغلب موارد مخفی و پنهان هستند. خواننده گان خود متوجه منطق این تمایزها خواهند شد.

سپس توضیح خواهم داد چرا بر این عقیده هستم که شواهد حاکی از این است که اقتدار نامشروع در حال ظهور بوده و همچنین دموکراسی در معرض خطر جدی تسلیم در برابر آفت نئولیبرالیسم می باشد. این کتاب به ایالات متحده و اروپا می پردازد چراکه اکثریت دفاتر مرکزی شرکت ها در اینجاها قرار دارند و نیز اینکه غربی ها در جایی زندگی می کنند که این ایدئولوژی بیشتر از هر جای دیگری ریشه دوانیده است. ما با نبردی بین دو انگاره از اندیشه و رفتار مواجه هستیم . اکنون به جایی رسیده ایم که باید بین میراث روشنگری که از قرن هجدهم گسترش یافته از یک طرف و چیزی که در نظر من ارتجاع بزرگ نئو لیبرال است از طرف دیگر، دست به انتخاب بزنیم. سنت روشنگری در حال از بین رفتن است، و چون من در کارهای قبلی ام به تفصیل به این موضوع پرداخته ام، این توصیف کوتاه خواهد بود.

در طول فصل های بعدی، مثال های ملموسی از این که چگونه سازمان ها و عوامل نامشروع و انتخاب نشده و غیرشفاف در حال پیشی گرفتن از کارکردهای مشروع دولت هستند ارائه خواهم داد. این لیست مدام در حال طولانی تر شدن است.

